

Unit 7 book 3

رها کردن

رها کردن چیزی به معنای ترک آن برای همیشه یا برای مدت طولانی است.
اتاق قدیمی سالها قبل رها شده بود.

بلند پروازانه

اگر کسی بلند پرواز باشد ، می خواهد ثروتمند یا موفق باشد.
کندرا برای ورود به دانشکده پزشکی باید جاه طلب می بود.

پارس کردن

وقتی سگی پارس می کند ، صدایی کوتاه و بلند ایجاد می کند.
سگ با صدای بلند و ترسناک پارس کرد.

خلیج

خلیج ، ناحیه ای نزدیک اقیانوس است که زمین به داخل می رود.
پل گلدن گیت از خلیج سانفرانسیسکو عبور می کند.

زرنگ

اگر کسی زرنگ باشد ، بسیار باهوش است.
خواهر کوچکتر من برای کسی در سن و سال خود زرنگ است.

چانه

چانه قسمت سختی در پایین صورت شما است.
لوک به موهای چانه اش اشاره کرد.

شکایت

شکایت چیزی است که شما می گوئید تا به مردم بگوئید چیزی را دوست ندارید.
مامان گفت که او نمی خواهد شکایت های برادرش را بشنود.

ناشنوا

وقتی کسی ناشنوا باشد ، نمی تواند بشنود.
سوزان ناشنوا متولد شد.

مشتاق

مشتاق بودن به چیزی به معنای هیجان زده یا علاقه مند بودن به آن است.
مرد مشتاق شغل خود بود.

اعزام

سفر اعزامی یک سفر طولانی است ، معمولاً به مکانی بسیار دور.
آنها برای شروع سفر خود به سفینه فضایی خود وارد شدند.

افق

افق جایی است که به نظر می رسد آسمان با زمین روبرو شده است.
خورشید در افق فرو رفت.

وفادار

وفادار بودن به چیزی یا کسی به معنای موافقت در کمک کردن همیشگی آن است. این سه دوست به یکدیگر بسیار وفادارند.

شهردار

شهردار مسئول یک شهر است.

شهردار شهر من یک سخنران کاملاً قدرتمند است.

متقابل

اگر چیزی متقابل باشد ، توسط دو یا چند نفر به همان شکل احساس می شود. رابرت، سارا را دوست دارد. این احساس متقابل است.

اضافه وزن

اگر کسی اضافه وزن داشته باشد ، بسیار چاق است.

راجر بیش از حد غذا می خورد ، بنابراین اکنون اضافه وزن دارد.

پناهگاه

پناهگاه جایی است که برای ایمن شدن به آنجا می روید. وقتی باران بارید ، او در خانه پناه گرفت.

مرمت کردن

مرمت کردن چیزی به معنای برگرداندن آن به همان شکل قبلی است. ویکتور ماشین قدیمی را مرمت کرد.

مالیدن

مالیدن چیزی به معنای فشار دادن بر روی آن و حرکت دادن دست خود به عقب و جلو است. پاهای مادر دردناک بود ، بنابراین او آنها را مالید.

حواس

حواس شما نحوه دیدن ، شنیدن ، شنیدن ، احساس و بو است. زندگی بدون حواس پنجگانه سخت خواهد بود.

دامپزشک

دامپزشک پزشکی است که از حیوانات مراقبت می کند. واندا دامپزشک شد زیرا عاشق سگ است.

پاتسی ان

مدت ها پیش در آلاسکا ، سگی به نام پاتسی آن نظاره گر افق بود. او هر روز در کنار خلیج منتظر کشتی هایی می گشت که از سفر برمی گشتند.

پاتسی آن سگی باهوش بود و بسیار منحصر به فرد بود. او ناشنوا بود. او هم نمی توانست پارس کند. اما او از تمام حواس دیگر خود استفاده کرد تا بداند چه زمانی کشتی نزدیک است.

پاتسی آن در خیابان ها زندگی می کرد. صاحبانش او را نمی خواستند زیرا او نمی توانست چیزی بشنود. بنابراین او را رها

کردند. او در هتلی شیک پناه گرفت. مهمانان پشت او را مالیده و چانه او را میخارانند. افراد زیادی به او غذا می دادند. او کاملاً چاق شده بود.

او بسیار مشهور شد. بازدیدکنندگان از آلاسکا از ملاقات با او مشتاق بودند. آنها برای او هدیه آوردند. آنها دوست داشتند او را ببینند و این احساس متقابل بود. شهردار گفت پاتسی آن را باید خوش آمد گوی شهر نامید*.

مردم شهر نیز پاتسی آن را دوست داشتند ، حتی اگر او در خیابان ها زندگی می کرد. آنها حاضر بودند برای حفظ او بجنگند. یک قانون جدید باعث شد که همه سگها قلاده بپوشند و عکس بگیرند. شهردار شکایت های زیادی دریافت کرد. مردم دوست داشتند که پاتسی آن بتواند بماند. یک ملوان بلند پرواز مردم را به کمک واداشت. آنها با هم هزینه پاتسی آن را برای رفتن به دامپزشک پرداخت کردند. زنجیر و قلاده هایشان را گرفت. او می تواند بماند.

هنگامی که پاتسی آن درگذشت ، همه دلشان برای خوش آمد گوی با وفای شهر تنگ شد. بنابراین شهردار شخصی را استخدام کرد تا مجسمه ای از پاتسی آن را بسازد. او یاد و خاطره ای از استقبال کننده ی شهر ایجاد کرد. حالا ، او برای همیشه در اسکله نشسته و منتظر است کشتی ها به خانه بیایند.